

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۳۰ - ۷

نقد و بررسی دیدگاه داو کینز درباره رابطه علم و دین بارویکرد کلام فلسفی امامیه

صمد بهروز^۱

قربانعلی کریم زاده قراملکی^۲

اسد مهدیون هراب^۳

چکیده

داو کینز با انکار خدا و دین و موهومی دانستن آنها ادعا دارد ایمان دینی، حقیقتی کور و نوعی بیماری روانی و محصول تصادفی نوعی کجروی در امری سودمند است بنابراین دین با علم^۴ متعارض و تقابل و یروس گونه دارد و جلوی پیشرفت آن را می‌گیرد. در این تحقیق به روش تحلیلی و توصیفی به نقد و بررسی دیدگاه وی پرداخته شده است و روشن شده است رویکرد کلام فلسفی برخلاف دیدگاه داو کینز معتقد است علم و دین نه تنها متعارض نیستند بلکه حقیقت دین برخلاف داو کینز برخاسته از نهاد پاک آدمی و بر پایه‌های عقلی و خلل ناپذیر استوار است و رابطه‌اش با علم در برخی حوزه‌ها متمایز و در برخی مکمل و در برخی موارد تعامل است همچنین از منظر کلام فلسفی چنانچه علم تجربی بصورت مطلق و حتمیت و قطعیت نگریسته شود خطای فاحش و زیانباری تا حد انکار خدا و انکار دین و موجب فروریختن پایه‌های اخلاق و فضایل انسانی خواهد شد.

واژگان کلیدی

داو کینز، دین، علم، رابطه علم و دین، کلام فلسفی.

۱. استادیار، عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: S.behrouz@tabrizu.ac.ir

۲. دانشیار، عضو هیئت علمی گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

Email: g.karimzadeh@tabrizu.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری کلام اسلامی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

Email: asad.mahdi3132@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۴/۳/۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۵

طرح مسأله

با به دست آمدن برخی پیشرفت‌های علمی در غرب و عدم تطابق برخی فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی مانند فرضیه انتخاب طبیعی داروین و نیز نظریه گالیله در خصوص حرکت زمین به دور خورشید با متون کتاب مقدس؛ زمزمه تعارض علم و دین در غرب در قرن نوزدهم به وجود آمد و در نهایت موجب گردید برخی اندیشمندان غربی با اذعان به حقیقت دین، به تمایز علم و دین و برخی دیگر به تعامل آن دو و گروهی علاوه بر تعارض میان آن دو منکر اصل دین شدند. از جمله کسانی که منکر حقیقت دین شد ریچارد داوکینز زیست‌شناس انگلیسی است. وی تمام واقعیت را در علوم تجربی خلاصه کرده و بر این باور است که «وجود و عدم هر امر محتمل باید در علوم تجربی مورد مذاقه قرار گیرد، حتی اگر آن امر، خدای نامحسوس و مجرد ادیان ابراهیمی باشد. وی دلیل قبول برخی نظریات علمی، از جمله نظریه فرگشت را وجود شواهد فراوان و معتبر دانسته و از آنجا که شواهد معتبر نزد او تنها منحصر در ادله محسوس دور می‌زند دین و کتب مقدس را نامعتبر می‌داند و از این روی هیچ ارزشی برای آنها قائل نیست^۱. بر این اساس به نظر او چون خدا و دین قابل تجربه نیستند، خدا را منکر و دین را امری توهمی دانسته است و معتقد است که رویکرد دین در مقابل علم و ویروس گونه است. از طرفی وی برخلاف پوزیتیویست‌ها معتقد است خدا و دین گزاره‌هایی علمی‌اند و سعی دارد به روش علمی کذب آنها را اثبات کند. به این منظور در انکار خدا گوید: «بر خلاف آنچه از ظواهر پیداست، هر چند این نیروها به شکل خاصی آرایش یافته‌اند، اما تنها ساعت‌ساز طبیعت؛ نیروهای کور فیزیکی‌اند. ساعت‌ساز واقعی پیش‌بینی میکند؛ چرخ‌دنده‌ها و فنرهای خود را طراحی مینماید، روابط متقابل آنها را با در نظر داشتن هدف آتی خود در چشم ذهن؛ طرح می‌ریزد، اما انتخاب طبیعی؛ یعنی فرایند خودکار و کور و ناآگاهانه‌ای که داروین کشف کرد و اکنون میدانیم که تبیینی برای وجود و شکل هدفمند حیات است. چنین فرایندی هدفی را در نظر ندارد. ذهن و

1. Dawkins, R. (1996). *The Blind Watchmaker*. New York: W. W. Norton & Company, Inc. page 50

چشمی ذهنی ندارد؛ طرحی برای آینده ندارد، هیچ تصویری ندارد؛ و پیشبینی ای نمیکند و اصولاً بینش ندارد. اگر بتوان گفت که انتخاب طبیعی نقش ساعت ساز طبیعت را بازی میکند، همانا ساعت سازی؛ کور است»^۱ همانطوریکه در پیشینه تحقیق ذیلا آورده شده مقالات متعددی در این زمینه به رشته تحریر در آمده است اما آن چه این پژوهش را از پژوهشهای مشابه خود متمایز می کند، این است که از سویی به تبیین مبانی و ادله داو کینز در رد براهین اثبات وجود خدا پرداخته و از سوی دیگر این مبانی و ادله را از دیدگاه کلام فلسفی امامیه بررسی و نقد کرده است. وجه ابتکار این تحقیق در وهله اول تبیین مبانی و ادله داو کینز در ستیزه بودن دین در مقابل علم و همچنین وهمی دانستن گزاره های تمام علوم بغیر از علوم تجربی و حسی؛ سپس نقد و بررسی آنها از منظر کلام فلسفی امامیه است.

پیشینه تحقیق

تاکنون تحقیقی که به نقد و بررسی دیدگاه داو کینز درباره رابطه علم و دین با رویکرد کلام فلسفی امامیه پردازد صورت نگرفته تاکنون تحقیقی که به نقد و بررسی مبانی و ادله ریچارد داو کینز در رد براهین اثبات وجود خدا پردازد، صورت نگرفته، اما به برخی از تحقیقاتی که به نوعی با موضوع این تحقیق ارتباط دارد، اشاره می شود:

۱- مقاله « بررسی استدلال های ماتریالیستی ریچارد داو کینز درباره خدا و تکامل» (۱۳۹۱) اثر علیرضا فرخی بالاجاده و امیر عباس علی زمانی در نشریه جستارهای فلسفه دین، شماره ۲، به نقد استدلال های داو کینز درباره خدا و تکامل پرداخته و به این نتیجه رسیده که نگرش ماتریالیستی وی بر مجموعه ای از خطاهای فلسفی مبتنی است و تبیین دقیق نظریه تکامل نشان می دهد که جامع ترین و ساده ترین تبیین، مبتنی بر وجود خداوند به عنوان طراح و جهت دهنده فرایند تکامل است و دیدگاه تصادف^۲ گرابانه داو کینز فاقد کفایت تبیینی است.

۲- مقاله «ارزیابی دیدگاه های الحادی داو کینز در کتاب پندار خدا» (۱۳۹۶) از علی اصغر مروت در نشریه پژوهشنامه فلسفه دین، شماره ۳۰، به این نتیجه رسیده که مهم ترین

استدلال‌های داو کینز در نفی خدای ناظم از مدت‌ها قبل از طرح آنها توسط وی، در کتب اهل کلام، پاسخ‌های درخور تأملی یافته‌اند، اما داو کینز بدون انتقاد از آن پاسخ‌ها، و بدون این که خود متوجه باشد، بحث خود در وجود خدا را ناتمام رها کرده است. وی بر این باور است که پژوهش داو کینز در پندار خدا جانبدارانه بوده است.

۳- مقاله «نقد استدلال‌های داو کینز در نفی وجود خدا» (۱۳۹۷) اثر عباس شیخ شعاعی در نشریه معرفت کلامی، شماره ۲۰، ضمن تبیین استدلال‌های داو کینز بر رد وجود خداوند مانند برهان «نامحتملی وجود خدا»، برهان «باور خدا به ماثبه و ویروس ذهنی» و برهان «رقابت تبیینی خدا با علم» بر اساس اندیشه‌های شهید مطهری، ایستر مک گراث و دیگر فیلسوفان دین معاصر، به نقد و بررسی آن ادله پرداخته است.

۴- مقاله «نقد اندیشه‌های ریچارد داو کینز در خصوص منشأ دین» (۱۴۰۰) از مسلم زمانیان در نشریه کلام اسلامی، شماره ۱۲۰، ضمن استخراج اندیشه‌های ریچارد داو کینز در خصوص منشأ دین آن را نقد نموده است. نویسنده مقاله به این نتیجه رسیده که داو کینز اصل میل به دین در درون انسان را حاصل انحراف و کج روی در مراحل تکامل ژنتیکی بشر می‌داند که در ادامه از سوی انسان جهت‌دهی شده است. وی عدم شناخت داو کینز از دین و انسان، و همچنین مبانی نادرست معرفتی، و اتخاذ روش اشتباه در تحقیق و تبیین مسئله دین را منجر به این دیدگاه دانسته است.

۵- مقاله «منشا خدا باوری انسان از منظر آیت الله مصباح یزدی و ریچارد داو کینز» (۱۴۰۲) از امیررضا اشرفی و سیدمحمد نمازی خیرآبادی، در نشریه معرفت، شماره ۳۱۰ به مقایسه و ارزیابی دیدگاه‌های مصباح یزدی و ریچارد داو کینز درباره منشأ خدا باوری در انسان پرداخته و به این نتیجه رسیده که داو کینز پیدایش انسان را در زمین، بی‌نیاز از خدای آفریننده می‌داند و خدای آفریننده را توهمی و ویروس گونه می‌داند که جایگزین نظریات علمی شده و به مرور زمان توسعه یافته و مستند اصلی وی در این دیدگاه، نظریه تکامل است.

۱- علم و دین

در میان اندیشندان در مورد دو واژه علم و دین مفاهیم مختلفی ارائه گردیده که ظاهراً هماهنگی کامل در بین آنها دیده نمی‌شود بنابراین لازم است توضیح مختصری ارائه شود تا مخاطب بتواند درک بهتری از این دو مفهوم در اختیار داشته باشد.

۱-۱. علم

ابتدا معنی علم را از کتب لغت جستجو می‌کنیم به این منظور در العین آمده است «علم: علم؛ یعلم؛ علماً؛ نقیض جهل». (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱۵۲: ۲).
دهخدا هم علم را «یقین کردن؛ دریافتن؛ معرفت دقیق و با دلیل بر کیفیات معینه و یا حضور معلوم در نزد عالم؛ معرفت و هر چیز دانسته؛ دانش و آگاهی و معرفت و شناسایی» معنی نموده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۰: ۱۶۰۵۲).

علم در اصطلاح فارسی برای دو واژه science و knowledge هر دو بکار می‌رود اما این دو واژه با هم فرق دارند کلمه science به مطالعه سیستماتیک جهان فیزیکی، شامل مشاهده؛ اندازه‌گیری؛ آزمایش و توسعه نظریه‌هایی برای توصیف نتایج اشاره دارد و شامل رشته‌های مختلفی مانند ریاضیات، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و غیره است. اما knowledge به اطلاعات؛ درک یا آگاهی به دست آمده از طریق هم تجربه و هم مطالعه اشاره دارد یعنی می‌توانیم به عنوان مجموعه‌ای سازمان یافته از حقایق، اطلاعات یا تخصص در نظر بگیریم.

سروش علم را اینگونه تعریف می‌کند «معنای اصلی و نخستین علم، دانستن در برابر دانستن است؛ همه دانستن‌ها صرفنظر از نوع آنها. لذا عالم کسی است که جاهل نباشد. مطابق این معنا اخلاق؛ ریاضیات؛ فقه؛ مذهب؛ دستور زبان؛ زیست‌شناسی و نجوم همه علم‌اند و هر کس یک یا چند مورد را بداند عالم دانسته میشوند. کلمه علم در معنای دوم منحصراً به دانستی اطلاق می‌شود که تجربه مستقیم حسی در داوری یا گردآوریشان دخیل باشد علم در اینجا در مقابل جهل قرار نمی‌گیرد، بلکه در برابر همه دانستنیها قرار می‌گیرد که آزمون‌پذیر نیستند. اخلاق؛ متافیزیک؛ عرفان؛ منطق؛ فقه و اصول همه از دایره علم به معنای دوم بیرون هستند و غیر علمی». (سروش، ۱۳۷۹: ۲۱)

حتی برخی گفته‌اند تعریف علم بقدری گسترده است که قابل شمارش نیست «العلم اکثر من ان یحصی» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ج ۲۵: ۳۸۱؛ ری شهری، ۱۳۷۵: ج ۳: ۲۱۰۴) می‌توان گفت علم درحالت کلی و یا در معنای نخستین آن به معنای دانستن؛ آگاهی و شناخت است بنابراین همانطور که بیان شد شامل همه علوم و دانشهاست اما در معنای دوم که در اصطلاح science نامیده می‌شود به معرفت و دانش خاصی اطلاق می‌گردد که از طریق تجربه حسی مستقیم حاصل شده و آزمون‌پذیر باشد و تنها از راه مشاهده و تجربه بدست می‌آید.

پس بطور کلی علم آن است که انسان به شناخت و دانستن برسد از هر روشی که باشد مهم این است که آن علم؛ انسان را به یقین برساند. پس باید گفت بین اندیشمندان در این که عرفا علم یعنی شناخت و معرفت و در یک کلام دانستن، اختلافی نیست عمده اختلاف در روش رسیدن به دانستن است برخی تنها روش را تجربه و مشاهده حسی می‌دانند و معتقدند تنها راه دستیابی به دانستن واقعی یعنی همان یقین؛ روش تجربی است و هر آنچه را که به غیر این روش یعنی غیر تجربی و غیر حسی باشد علم واقعی و یقین‌آور نیست بلکه توهم است در این نوشتار این نظر را بررسی خواهیم کرد.

۲-۱. دین

واژه دین در فرهنگ لغات؛ مترادف با کلماتی چون: حکم و قضا، رسم و عادت؛ شریعت و مذهب؛ همبستگی و غیر آن آمده است. (دهخدا، ص ۵۷۲) در تعریف دین، اندیشمندان نسبت به حوزه تخصصی خود همانند کلام، فلسفه، تاریخ، جامعه، اجتماعی و روانشناسی با رویکرد عقل‌گرایانه، شهودی و وجودی بقدری تعریف ارائه نموده‌اند که شاید به این دلیل است هیوم گفته است «تعریف دین از کارهای سهل و ممتنع است که در عین سادگی، دارای پیچیدگیهای خاصی است. به اندازه‌ای ساده است که هر بچه عاقل و بالغ و یا آدم بزرگ می‌تواند یک تجربه دینی حقیقی داشته باشد و به اندازه‌ای جامع و پیچیده است که برای فهم کامل و بهره‌گیری تام از آن نیازمند تجزیه و تحلیل می‌باشد» (هیوم، ۱۳۸۹: ۱۸) برای اینکه مخاطب تاحدودی با تعاریف دین آشنا شود

چند تعریف از اندیشمندان غربی و مسلمان را در این نوشتار می آوریم.

برخی از اندیشمندان غیر مسلمان اینگونه تعریفی از دین ارائه نموده‌اند.

«سیسرون: دین پیوند مایه‌ای است که انسان را به خدا مربوط می‌کند.

سارتر: دین عبارت است از طرح انسان برای خدا شدن». (ر.ک: دراز، ۱۳۷۶: ۶۰-۶۱)

اما برخی اندیشمندان مسلمان نیز دین را اینگونه تعریف نموده‌اند. «دین مجموعه‌ای از برنامه‌های عملی هماهنگ با نوعی جهان بینی است که انسان برای رسیدن به سعادت خود، آن را وضع می‌کند و یا از دیگران می‌پذیرد» (طباطبایی، ص ۳).

تعریف دیگری از دین در آثار دیگر علامه چنین آمده است «دین، روش ویژه‌ای است که سعادت و صلاح دنیوی انسان را هماهنگ و همراه با کمال اخروی و حیات حقیقی جاودانی او تأمین می‌کند. از این رو، لازم است شریعت، در برگیرنده قوانینی باشد که به نیازهای دنیوی انسان نیز پاسخ گوید» (طباطبایی، ج ۲: ص ۱۳۰)

دانشمند مسلمان دیگری دین را اینگونه تعریف نموده است «دین عبارت است از شریعت مقدّس؛ اعم از اصول و فروع که پیامبران الهی آن را از طریق وحی دریافت و به بندگان خدا ابلاغ کرده‌اند» (مجمع البحرین، ص ۷۶)

اگر بخواهیم تعریفی جامع از این تعاریف و همچنین تعاریفی که دیگر بزرگان ارائه نموده‌اند داشته باشیم می‌توان گفت: دین مجموعه‌ای از تعالیم و حیاتی مشتمل بر عقائد و احکام و اخلاق اطلاق می‌شود که از سوی خداوند سبحان برای هدایت و سعادت بشر در دنیا و آخرت بوسیله پیامبران پیشین و پیامبر اسلام نازل شده است.

بنابراین می‌توان گفت حقیقت دین از دو بخش اصلی تشکیل یافته است ابتدا عقایدی که در حقیقت ریشه و اصول دین محسوب می‌شود و دوم دستورالعملهایی عملی و اخلاقی که متناسب با آن اصول؛ به عنوان فروع و ثمره آن خواهند بود.

لازم به ذکر است ده‌ها تعریف دیگری برای دین از سوی اندیشمندان غربی و شرقی ارائه شده است اما آنچه مهم است و در این نوشتار مورد بحث و فحص قرار خواهد گرفت و دغدغه اصلی است؛ بحث اصلی سرگزاره‌های داخل متون دین است به عنوان مثال نسبت

به خلقت انسان در قرآن آمده است «و من اياته ان خلقكم من تراب»^۱ یعنی از نشانه‌های اوست که شما را از خاک آفرید. و انتخاب طبیعی به عنوان جدیدترین نظریه پذیرفته شده بر آن است که انسان از تک‌سلولی بوجود آمده است و یا اصحاب کلیسا بر اساس متون مقدس اعتقاد داشتند که خورشید به دور زمین می‌چرخد در حالیکه گالیله اثبات نمود این زمین است که به دور خورشید گردش می‌کند.

بنابراین جدال اصلی در رابطه علم و دین سرگزاره‌های دینی داخل متون کتب مقدس با دستاوردهای علم تجربی است که کدامیک حق و کدام باطل است و این جدال از این پیش فرض نشأت گرفته برخی به گمان اینکه که گزاره‌های دینی قابل تجربه و قابل مشاهده به حس نیستند به این فکر رسیده‌اند که گزاره‌های دینی حاکی و کاشف از واقع نیستند و اموری وهمی و تخیلی‌اند و به این دلیل به انکار دین همت گماشته و ادعا نموده‌اند که اصلا دین امری وهمی است. در این نوشتار این ادعا را در بوطه نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

۳-۱. رابطه علم و دین

همانطوریکه ذکر شد بعلت پیشرفتهای شگرفی که در قرن اخیر در دنیای غرب بوجود آمد عدم تطبیق برخی از فرضیه‌ها و نظریه‌ها با متون کتب مقدس باعث گردید رابطه علم و دین به عنوان یک بحث داغ بین اندیشمندان غربی مطرح شود بطوری که دامنه بحث به سرزمینهای اسلامی هم کشیده شد و کتابهای مختلفی در این زمینه به رشته تحریر درآمد. بطور کلی می‌توان گفت درباره رابطه علم و دین سه نظریه ابراز گردیده است:

- ۱- نظریه تعارض علم و دین؛ ۲- نظریه تمایز علم و دین؛ ۳- نظریه مکملیت یا تعامل علم و دین.

یکی از مهمترین عواملی که به تعارض علم و دین دامن زد نظریات کلسیا بعنوان متولیان دین با یافته‌های علمی همچون حرکت خورشید به دور زمین بود که این توهم را بوجود آورد که علم و دین متعارضند و سپس با نظریه داروین دامنه این نزاع گسترش یافت

بطوریکه در عصر حاضر ریچارد داوکنیز باتمسک به این نظریه نه تنها قائل به تعارض علم و دین بلکه اساساً کل دین را وهمی دانست و حتی پا را از گلیم خود فراتر نهاده و منکر خدا گردید و همچنین با ادعایی گزافه گویانه دامنه نظریه داروین را به موجودات غیرزنده هم سرایت داده است و ما در این نوشتار دیدگاه وی را مورد نقد و بررسی خواهیم کرد.

گروهی قائل به تمایز رابطه علم و دین اند به این معنی که هر کدام حوزه و قلمروی خاص خود را دارند و هیچکدام را نباید تمام واقعیت؛ تلقی کرد طرفداران این دیدگاه تمایز اینها را در سه حوزه زبان، غایت، روش و موضوع می دانند. یعنی زبان دین نقشی اخلاقی و توصیه‌ای دارد و هیچ سخنی در مورد طبیعت ندارد و از نظر روشی شیوه معرفت‌یابی با علم متفاوت است. دین از جنبه نظری از تجلی خدا و از جنبه عملی از شهود؛ اما علم از طبیعت و عقل سخن می گوید «کارل بارت مثاله "نو اورتود کسی" معتقد است که موضوع الهیات تجلی خدا در مسیح است و موضوع علم، جهان طبیعت است. روش دین این است که خدای متعال را تنها از راه تجلی اش بر ما بشناساند ولی طبیعت را از راه عقل»^۱.

اما می توان گفت این دیدگاه واقعا افراط گرایانه است نمی توان گفت در همه حوزه‌ها علم و دین متمایزند زیرا در قرآن به خلقت آسمان و زمین، خورشید و ماه، کوهها و شتران اشاره شده و از انسان خواسته در آنها تدبیر و اندیشه کند؛ و این تدبیر و اندیشه هم لزوماً بطرق علمی میسر است پس دین به گزاره‌های علمی دعوت کرده و این به معنی است خدا باوران از طریق مشاهده حسی و تجربی پایه های دینی را خود را استحکام ببخشند پس ارتباط علم و دین از نوع تمایزی نیست که هیچگونه ارتباطی بین آنها نباشد بنابراین نظریه سوم یعنی تعامل علم و دین از این نظریه وجیه تر است.

گروه سوم که قائل به تعامل و مکملیت علم و دین اند؛ دو گروهند: گروه اول معتقدند علم و دین در روشها تعامل دارند و گروه دوم بر آنند که آنها در گزاره‌ها، بایکدیگر در تعامل اند؛ منظور از تعامل در روش این است که می توان از روشهای تجربی که در علوم

۱. سایت مرکز گفتگوی ادیان - مقاله شخصیت و اندیشه های کارل بارت

استفاده می‌شود در الهیات نیز استفاده نمود همانگونه که ایان بابور به عنوان توازیهای علم و دین یاد می‌کند (بابور ص ۷۲-۶۱) و منظور از تعامل در گزاره‌ها که مکملیت می‌توان نام برد این است که علم و دین در گزاره‌های خودشان جنبه‌های مختلفی را نسبت به یکدیگر پوشش می‌دهند به عنوان مثال در تابلو نقاشی فیزیکدان به جنبه‌های مواد بکار رفته، تناسب طرحها و تقارن آنها می‌نگرد در حالیکه هنرمند دیگر از این جنبه که چقدر نقاشی احساسات و عواطف او را برانگیخته می‌کند به تابلو نقاشی توجه دارد بنابراین دین و علم می‌توانند هر کدام خلایبی از فضای وجودی انسان را تامین کنند می‌توان هم مطالعه علمی و نگاهی تجربی به جهان داشت و هم احساسات و عواطفی که دین متکفل آن است انسان را از جهان صرف ماشینی برهاند وجه مشترک این دو گروه را می‌توان اینگونه بیان کرد انسان برای پیشرفت و درک حقیقت هم به علم و هم به دین نیازمند است زیرا اگر صرفاً به دین توجه کنیم و علم را پس بزنیم احتمال اینکه به خرافات و افراط‌گری تنزل کنیم بیشتر است و دین همواره انسان را به تعقل و علم دعوت می‌کند و از طرفی اگر صرفاً به علم چشم بدوزیم علم به ابزاری برای مادیت‌گرایی خشک و خالی تبدیل خواهد شد.

حال به تفصیل؛ دیدگاه داو کینز را در مورد تعارض علم و دین نقد و بررسی کنیم:

۲- دیدگاه داو کینز

داو کینز زیست‌شناس فرگشتی و نویسنده مشهور انگلیسی، یکی از منتقدین سرسخت رابطه علم و دین است بطوریکه پیش فرض وی عدم ناسازگاری علم و دین است بعبارت بهتر می‌توان گفت تمایز و تعامل علم و دین هیچکدام جایگاهی در اندیشه وی ندارند براین مبنا «علم و دین مقولات ثابت و ایستایی بشمار می‌آیند که پیوسته بر سرراه‌های شناخت جهان بایکدیگر در حال نزاع اند» (Evans, 2008).

ورال معتقد است «در این پیش فرض رابطه علم و دین آشتی‌ناپذیر است و هیچ راهی وجود ندارد که هم ذهنی؛ مطلقاً علمی داشت و هم مومنی وفادار بود» (Worrall, 2002, p. 60).

البته این دیدگاه افراط‌گرایی دوسویه است هات می‌گوید «در یک سر این طیف علم گرایانی قرار دارند که بااستناد به آزمون‌ناپذیر بودن عقاید دینی به تخطئه دین می‌پردازند

و آن را در تعارض آشتی ناپذیر با علم تلقی می کنند و در سردیگر طیف نیز سنت گرایانی قرار دارند که نظریه های علم جدید و توسعه را معارض با عقاید دینی قلمداد می کنند» (هات، ص ۳۱). ایان باربور این دو گروه معارض را ذیل دو عنوان مادیون علمی ونص گرایان دینی قلمداد می کند (باربور، ص ۱۲۴).

ریچارد داو کینز، از طیف اول یعنی از علم گرایانی است که به طور صریح معتقد است که بین علم و دین یک تعارض بنیادین وجود دارد و این دو حوزه با یکدیگر سازگار نیستند. او می گوید علم بر مبنای شواهد و استدلال استوار است در حالیکه دین بر پایه ایمان و باورهای غیر قابل اثبات بنا شده است از منظر او، دوروش شناخت جهان در تضاد و تعارض کامل با یکدیگر قرار دارند.

داو کینز بشدت منقد باورهای دینی می باشد خصوصا باورهایی که در تضاد کامل با دستاوردهای علمی هستند در نگاه او آموزه های دینی، افسانه هایی بیش نیستند و بجای کمک به درک جهان و هستی، موجب گمراهی و تعصب می شوند. دیدگاه مذکور برگرفته از این اصل است که هیچ معیاری برای کسب شناخت و معرفت و حصول یقین بجز تجربه و مشاهده حسی معتبر نیست. وی «تمام واقعیت را در علوم تجربی و همچنین وجود و عدم هر امر محتمل را به این خلاصه می کند که آن امور باید در علوم تجربی مورد مذاقه قرار گیرد و بر این باور است حتی اگر آن امر؛ خدای نامحسوس و مجرد ادیان ابراهیمی باشد اثبات یا عدم اثبات آن باید در علم تجربی بررسی شود. وی دلیل قبول برخی نظریات علمی، از جمله نظریه فرگشت را وجود شواهد فراوان و معتبر می داند، ولی از آنجا که شواهد معتبر نزد او تنها منحصر در ادله محسوس می باشد دین و کتب مقدس را نامعتبر دانسته و هیچ ارزشی برای آنها قائل نیست» (Dawkind: 1996, 50).

وی به این دلیل که خدا و دین قابل تجربه نیستند، خدا را انکار نموده و دین را امری توهمی دانسته است و معتقد است دین به دلیل اینکه حاکی از واقع نیست به عنوان ویروس در مقابل علم عمل میکند؛ اما برخلاف پوزیتیویست ها معتقد است خدا و دین گزاره هایی علمی هستند و سعی دارد به روش علمی کذب آنها را اثبات نماید.

داو کینز مخالف تئوریهای سازش گرایانه است که سعی می کنند بین علم و دین آشتی

برقرار کنند وی تئوری عدم تداخل حوزه‌ها را بشدت مردود می‌داند و معتقد است علم و دین هر دو مدعی توضیح جهان هستند بنابراین نمی‌توانند در دو حوزه جداگانه و مستقل فعالیت داشته باشند؛ از منظری تنها راه معتبر برای تفسیر و شناخت جهان روش علمی است و دین بخاطر وهمی بودن صلاحیت تفسیرهستی و جهان را ندارد. از این رو با افرادی مانند هیلاری کاپستین، که اعتقاد دارد دین یک علم است و باید برپایه شواهد و استدلال بررسی شود بشدت مخالف است. داو کینز به منظور خرافی جلوه دادن دین و واقعی دانستن علم براهمیت تفکر انتقادی تاکید می‌کند و مدعی است که روش علمی؛ روشی منطقی است و از دیگران می‌خواهد که از خرد خود استفاده نموده و باورهای سنتی را بدون چون و چرا نپذیرند. داو کینز پس از اینکه پل ارتباطی علم و دین را تخریب کرد و بر آنهایی که سعی دارند؛ رابطه علم و دین را حفظ کنند و آنها را دو حوزه جداگانه تلقی کنند انتقاد کرده و به صراحت اعلام می‌کند که «یک آتئیست و بی‌خداست زیرا به باور او دلیل معتبری برای اعتقاد به خدا وجود ندارد.» (همان ص ۵۷).

همانطوریکه ملاحظه گردید داو کینز به هیچ پل ارتباطی بین علم و دین قائل نیست؛ عبارت بهتر، بین علم و دین به اختلاف صدو هشتاد درجه‌ای معتقد است. وی در این دیدگاه پا را از ویلیام اکامی هم فراتر گذاشته و به مکتب پوزیتویسم مطلق پیوسته است زیرا لاقول اکامی انصاف بخرج داده و درباره فرشتگان و موجوداتی که به چشم دیده نمی‌شود سکوت اختیار نموده است و فردی خدا باور است (مصطفی ملکیان، ج ۲ ص ۱۲۱).

وی برای اینکه مخاطب را توجیه کند مدعی است گزاره «خدا وجود دارد» یک گزاره علمی است و سعی می‌کند کذب آن را از طریق علمی اثبات کند بنابر در مجموع مبنای وی برای انکار خدا و دین و متعارض نشان دادن علم و دین بر این اصول قرار دارد.

۱) بحث درباره وجود خدا یک فرضیه علمی است یعنی قضیه خدا وجود دارد را یک قضیه علمی می‌داند و سعی دارد کذب آن را به روش علمی اثبات کند مثلاً مدعی است خدا به عنوان یک موجود پیچیده نمی‌تواند در ابتدای زنجیره موجودات قرار گیرد چون فرگشت و نظریه داروین نشان داده است که موجودات از سادگی رو به پیچیده شدن حرکت می‌کنند نه برعکس. (همان ص ۵۰)

۲) علم نافعی دین و درستیز با آن است و تنها راه برون رفت از این را دورانداختن کتابهای مقدس و یا حداکثرنمادین جلوه دادن آنهاست و این نگرش را که سوال از چگونگی مربوط به علم و چرایی مربوط به دین است را بشدت انکار می کند (همان ص ۲۵۸). بهتر بگویم اگر تعارض را تشکیکی بپذیریم می توان ادعا کرد که وی به شدیدترین وجه تعارض معتقد است.

۳) دین خرافه است این پیش فرضی است که داو کینز بشدت بر آن اعتقاد دارد زیرا به زعم ایشان تنها راه تبیین جهان روش تجربی است و هر نظریه ای که غیر تجربی باشد در نظروی توهمی بیش نیست. (همان ص ۵۶).

۴) الهیات ، علم نیست الهیون برای اثبات آن، راه غیر علمی و انتزاعی و فلسفی در پیش می گیرند و هیچ سخن در خورو شایسته ای ندارند. (همان ص ۲۵۸).

البته لازم به تذکر است برخی احتمالا دچار این تصور اشتباه شوند که داو کینز وقتی دین را انکار می کند دیگر برای دین موضوعیتی باقی نمی ماند که با علم در تعارض بوده باشد اما این تصور کاملا اشتباه است زیرا داو کینز واقعیت بیرونی دین را منکر نیست؛ بلکه منکر حقانیت گزاره های دینی است و بعلت وهمی بودن در مقابل علم و ویروس گونه عمل می کند و اعتقاد دارد «دین از طریق مم^۱ فرهنگی وارد جوامع بشری شده و در مقابل علم سنگ اندازی می کند» (احمد الحسن، ص ۲۸۶).

۳- دیدگاه کلام فلسفی امامیه

رویکرد عقلانی و کلام فلسفی امامیه برخلاف داو کینز معتقد است علم منحصر در علوم تجربی نیست؛ زیرا جهان فقط منحصر در آنچه که با چشم سر مشاهده میشود، نیست؛ بلکه با ادله محکم عقلی محض؛ جهان مجردات و عقول توسط حکمای مسلمان در فلسفه به اثبات رسیده و مبرهن شده است که جهان منحصر در آنچه با حواس پنجگانه قابل مشاهده

۱. میم در فرهنگ همانند ژن در زیست شناسی است. اگر ژن عبارت باشد از داده های وراثتی انتقال یافته در کروموزوم ها، میم هم به مفهوم فرهنگ مشخصی است که موجودات آن را انتقال می دهند و افراد، گروهها یا نسل ها یکی پس از دیگری آن را فرامی گیرند.

است؛ نبوده بلکه این عالم سایه و تجلیات عالم بالاست و برخلاف داو کینز عقل کلامی و فلسفی دین را نه تنها امری موهوم نمیدانند، بلکه تاکید میکنند دین امری واقعی بوده و از سوی خداوند سبحان برای هدایت انسان‌ها نازل گردیده است و جایگاه گزاره «خدا وجود دارد» لابراتوار زیست‌شناسی داو کینز نیست بلکه جای آن در علم فلسفه و کلام است که با عقل و قواعد آن سنجیده می‌شود.

مهمترین اشتباه داو کینز این است که عینا همانند پوزیتیویست‌ها روش علمی را صرفا تجربه و مشاهده حسی می‌داند و هیچ ادراکی را فراتر از حس نمی‌پذیرد بنابراین مفاهیم و تصورات کلی را که در فلسفه بعنوان معقولات ثانیه منطقی و معقولات ثانیه فلسفی یاد می‌شود هیچ و پوچ تلقی می‌کند و در منظر او همه اینها چیزی جز الفاظ ذهنی نیست در صورتیکه این الفاظ ذهنی حاکی از مصادیقی هستند که بر اساس آنها همان مصادیق یعنی عالم عقول و مجردات بطور یقینی قابل اثبات می‌گردند که برای حس قابل درک نیست.

اگر بخواهیم دیدگاه داو کینز درباره تعارض علم و دین را نقد و بررسی کنیم ناگزیریم مبانی و ادله وی در منحصردر علوم در تجربه و مشاهده حسی را نقد کنیم و روشن کنیم حقایق و موجوداتی در عالم وجود دارد که اثبات وجود آنها صرفا به روش عقلی و استدلال فلسفی محض میسر است. در این صورت دیدگاه انحصارگرایانه وی در محبوس کردن علوم در تجربه و مشاهده حسی فرو خواهد ریخت.

داو کینز برای اینکه نشان دهد علم و دین همواره در تقابل و تعارض هم‌اند و هیچ تعاملی و مکملیتی بین آنها برقرار نیست ادعا دارد گزاره‌های دینی وهمی و گزاره‌های علمی واقعی و حقیقی‌اند و هیچگونه پل ارتباطی بین علم و دین قابل تصور نیست زیرا جهان تنها منحصر در عالم حس و آنچه که با چشم سر دیده می‌شود واقعی است و تجربه حسی تنها ملاک شناخت و معرفت به حقایق جهان است و چون خدا به تجربه و حس قابل مشاهده نیست موهوم است. اما به نظر می‌رسد مبانی وی در این ادعا که خدا و دین به دلیل اینکه گزاره‌هایش غیر حسی و غیر قابل تجربه هستند وهمی و پوچ است؛ خیلی شکننده است.

برای اینکه روشن کنیم مبانی و ادله داو کینز چقدر سست و بی‌پایه است به این منظور اولین سؤال این است از کجا تا این حد مطمئن است که واقعیتی سوای این جهان

محسوس وجود ندارد آیا این گزاره که «واقعیتی سوای این جهان مادی وجود ندارد» را از طریق تجربه و مشاهده حسی درک کرده است. مطمئناً جواب منفی است و صرف اینکه برای من قابل مشاهده حسی و تجربی نیست پس وجود ندارد هیچ عاقلی نمی‌تواند این منطق را قبول کند همانظوری که بیان شد اکامی از وی با انصاف تراست زیرا عقل و منطق هم با او یار است و خیلی از همین موجودات مادی و جسمانی در عالم وجود دارد که توسط بشر هنوز کشف نشده است چگونه و با چه عقل سلیمی می‌توان وجود آنها را انکار نمود و با چه مبنایی می‌توان ادعا کرد آنچه در حس و تجربه من در نمی‌آید وجود ندارد بنابراین اکامی در فراحسی سکوت اختیار کرد و حتی خدا باور دارد.

پس باید پذیرفت که همه چیز را نمیتوان با ترازوی تجربه و مشاهده حسی سنجید بلکه واقعیاتی در عالم هستی وجود دارند که تنها راه اثبات آنها روشهای استدلالی، عقلی و فلسفی است.

دومین اشکال داو کینز این است از آنجائیکه هیچ فردی وجود خویش را به حواس پنجگانه تجربه نمی‌کند؛ لزوماً باید شناخت حضوری خویش را انکار کند زیرا قابل تجربه حسی نیستند در صورتی که هیچ عقل سلیمی زیر بار این حرف نمی‌رود؛ زیرا همه ما بدون نیاز به حواس ظاهری هستی خویش؛ غم و شادی و احساسات درونی خود را درک می‌کنیم و کوچکترین تردیدی نسبت به وجود آنها به خود راه نمی‌دهیم. همچنین لازمه مبنای پوزیویستی و حس گرایی داو کینز انکار اصل تناقض است زیرا قاعده مذکورنه تنها از طریق حس و تجربه اثبات نگردیده است بلکه اثبات همه چیز بدون اعتقاد به اصل تناقض ممکن نیست بنابراین هیچ عقل سلیمی اصل تناقض را به عنوان یک قاعده عقلی بدیهی و اصل و اساس همه شناختها و زیربنای تمام علوم و دانشها منکر نیست؛ و اگر کسی این اصل بدیهی را به این دلیل که قابل تجربه حسی نیست انکار کند نمی‌توان او را در زمره عقلاء دانست.

سومین اشکال داو کینز این است که ادارک حسی و تجربی بدون تکیه بر عقل، لرزانترین و خطاپذیرترین شناختها شمرده می‌شود و خطاپذیری آن را هر عقل معمولی می‌پذیرد بنابراین اگر حس و تجربه را تنها منبع شناخت محسوب کنیم بسیاری از سوالات

بی پاسخ می ماند. به عنوان مثال اگر کسی در مورد واقعیت خارجی داشتن جهان بیرون سوفیستی بیندیشد و ادعا کند جهان خارج؛ خواب و خیال و توهمات ماست و از ما بخواهد که با برهان وجود جهان خارج را بر او اثبات کنیم! آیا با مبنای داو کینز و دیدگاه پوزیتیویستی و از طریق حس و تجربه می توان جهان خارج را اثبات نمود مطمئنا جواب منفی است و با قاطعیت می توان گفت که پاسخ حسی و تجربی نیست. البته برخی سعی کرده اند پاسخی نقضی مبتنی بر حس و تجربه به این سوال داده باشند اینگونه اظهار داشته اند؛ اگر سوفیستها راست می گویند جهان خارج وجود ندارد پس چرا از جلو تریلی فرار می کنند و خود را در آتش نمی اندازند و نتیجه می گیرند پس جهان واقعی وجود دارد. اما اگر انصاف به خرج دهیم جواب مذکور اصلا بدرد نمی خورد زیرا سوفیست می تواند بگوید شما هم در خواب از جلو تریلی فرار می کنید و هنگامی که در خواب در آتش می افتید و داد و فریاد می کنید و وحشت زده از خواب بیدار می شوید و نفس عمیق می کشید که الحمدلله آتش و تریلی هردو خواب بودند و واقعیت نداشتند. پس می توان ادعا نمود که مبنای داو کینز حتی از اثبات جهان خارج عاجز است و پاسخ همه این سوالات در بحث های عمیق فلسفی مبتنی بر روشی استدلالی و عقلی محض است همانطوریکه حکمای مسلمان در بحث های عمیق فلسفی مربوط به وجود ذهنی پاسخ در خور و شایسته ای بر سوفیستها داده اند و علاقمندان می توانند در کتاب بدایه الحکمه علامه طباطبایی (رض) سوال و جوابها را مطالعه نمایند در اینجا نوشتار مقصود این است که شناخت؛ برخلاف ادعای داو کینز منحصر در تجربه و مشاهده حسی نیست و همانطوری که ملاحظه شد مبنای حتی از اثبات جهان خارج عاجز است.

چهارمین اشکال که بر مبنای داو کینز وارد است این است چنانچه تمام مفاهیم دینی و متافیزیکی را هیچ و پوچ قلمداد شود به این دلیل که حسی و قابل مشاهده نیستند باید فاتحه علمی مانند ریاضی خوانده شود چون بطریق عقلی اثبات شده اند و هیچ پایه حسی و تجربی ندارند! آیا واقعا می توان پذیرفت تنها راه معناداری یک گزاره قابل اثبات بودن آن به روش تجربی است! به عنوان مثال چنانچه تعاریف نقطه و خط در علم ریاضی را که نقطه عبارت است از مکان هندسی که طول و عرض و عمق ندارد و یا خط مکان هندسی ممتد

نقاطی که فقط بعد طولی دارد و یا بحثهای مربوط به انتگرال، دیفرانسیل، مشتق و حد که در علم ریاضی به شکل عقلی محض اثبات شده‌اند را بی معنا تلقی کنیم باید بپذیریم تمام پایه‌های علم فیزیک فرو خواهد ریخت! همچنین با قطعیت می‌توان گفت بر طبق مبنای داو کینز جایی برای هیچ قانون علمی به عنوان یک قانون قطعی و ضروری و کلی باقی نخواهد بود! اما در دیدگاه کلام فلسفی حکمای مسلمان اثبات کرده‌ند برخلاف دیدگاه حس‌گرایی داو کینز گرچه شناخت اولیه انسان ابتدا از طریق حس شروع می‌شود اما در حس درجا نمی‌زند بلکه بر اثر تعمیم و تجرید ذهنی به معقولات ثانیه منطقی و فلسفی که نوعی شناخت عالی است نائل می‌شود؛ که کاملاً گزاره‌هایی معنادار بوده و زیربنای اساسی معرفت بشری را تشکیل می‌دهند.

باتوجه به اشکالات مهم دیدگاه داو کینز؛ روشن گشت ادعای وی مبنی بر متعارض بودن علم و دین وجهی نداشت اما از آنجائیکه وی به تئوری فرگشت و انتخاب طبیعی تمسک نموده است آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا ببینیم آیا تئوری داروین واقعا بردیدگاه وی دلالت دارد! به این منظور اظهار می‌دارد که قضیه «خدا وجود دارد» یک قضیه علمی است و با این دلیل چون خداوند به باور الهیون یک موجود پیچیده تلقی شده است و از طرفی تئوری فرگشت اثبات کرده است برای یک موجود پیچیده لازم است فرایند سادگی رو به پیچیده شدن را طی کند لازم بود خدا به عنوان یک موجود پیچیده در ابتدای زنجیره‌ای فرگشت قرار گرفته و مراحل فرایند را سپری کرده باشد! بنابراین نتیجه می‌گیرد به دلیل اینکه خدا با تئوری فرگشت قابل تبیین علمی نیست؛ وجود ندارد.

از منظر کلام فلسفی ادعای ایشان بنظر خیلی ضعیف است زیرا اولاً خود داروین که مبدع نظریه انتخاب طبیعی است به هیچ وجه چنین نتیجه‌ای از نظریه مذکور نگرفته است و خدا را با این تئوری کنار نگذاشته است ثانیاً اگر انصاف به خرج دهیم نظریه به هیچ رو متعارض با پذیرش خدا نیست زیرا بر فرض که قطعیت تئوری فرگشت و انتخاب طبیعی را بپذیریم تئوری انتخاب طبیعی منافاتی با باور الهیون ندارد زیرا الهیون معتقدند خدا از هر روشی و لو لانتخاب طبیعی و هزاران راه دیگر می‌توانست موجودات زنده و حتی غیرزنده را بیافریند ثالثاً کدام خدا باوری معتقد به مادی بودن و جسمانی بودن خدا شده

است که نظریه انتخاب طبیعی آن را در چرخه ابتدای موجودات تصور کند که با نظریه انتخاب طبیعی ناسازگار گردد رابعا خداوند بعنوان یک موجود غیرمتجری زمان و مکان ندارد تا در پرتو نظریه فرگشت قابل تبیین باشد خامسا در دیدگاه کلام فلسفی برخلاف دیدگاه داو کینز به روش عقلی و استدلالی اثبات نموده‌اند که وجود امکان اشرف بوجود امکان اخس مقدم است چنانکه علت بر معلول وجودا مقدم است. بعبارت ساده‌تر می‌توان گفت موجود ضعیف بعنوان معلول دلالت دارد که قبل از وجود او موجود قوی بعنوان علت؛ قبل از او وجود داشته است که موجب بوجود آمدن او (موجود ضعیف) گردیده است (طباطبایی، ص ۱۷۶).

باقاطعیت می‌توان گفت دیدگاه انحصار گرایانه داو کینز موجب شده است وی همواره دین را درستیز با علم ببیند زیرا نمی‌تواند حقانیت گزاره‌های دینی را که قابل تجربه حسی نیستند بپذیرد.

نکته خیلی مهم که تذکر آن لازم است این است که دیدگاه تنگ‌نظرانه داو کینز تبعات سنگینی را به همراه خواهد داشت و آن اینکه موجب فرو ریختن پایه‌های اخلاق خواهد شد زیرا کسیکه خدا و دین را با این ادعا که با تئوری فرگشت و انتخاب طبیعی قابل توجیه و تبیین نیست کنار گذرد تمام اخلاقیات انسانی در هر سطحی باشند از منظر او پوچ و بی‌معنی است و خود را نمی‌تواند متعهد به اخلاق بداند و اگر در ظاهر هم اخلاق را رعایت کند از باب حفظ منافع و موجودیت خود خواهد بود زیرا در فرگشت و انتخاب طبیعی هر کس قوی باشد و خود را با محیط بتواند سازگار کند شانس بیشتری برای بقاء خواهد داشت چون در انتخاب طبیعی همواره قویها باید باقی بمانند. اما در دیدگاه کلام فلسفی اخلاق جایگاه ویژه‌ای دارد و جهان و هستی را بیهوده و لغو نمی‌پندارد که بر اثر انتخاب طبیعی قوی‌ترها ضعیف‌ترها را لگدمال کنند بلکه نظام هستی هدف‌والایی دارد و در ماده و مادیگرایی متوقف نمی‌شود. در این دیدگاه انسان دارای مقام ارزشمندی است و شرافت دارد و صاحب اختیار؛ که راه سعادت یا شقاوت را برگزیند.

در اینجا بهتر است به دو علت اساسی که موجب غلتیدن انسان در حس گرایی مادی است از دیدگاه کلام فلسفی مورد بررسی قرار دهیم.

الف) جهل و نادانی یکی از مهمترین عواملی است که منجر به حس گرایبی است زیرا انسانی که اندک عقل و شعوری داشته باشد هیچوقت منکر چیزهایی که از دسترس او خارج هستند نمی شود درست به این دلیل است که امام صادق(ع) درمقابل زندیق مصری که خدا را انکار می نمود فرمودند آیا تو تمام اعماق دریاها و همه آسمانها را گشته ای شاید خدا در آنجاست! چگونه تو آنجاها را ندیده ای و خدا را انکار می کنی! (کلینی، ج ۱ ص ۲۱۱)

داو کینز به دلیل اینکه بغیر از محسوسات چیزی را حس نمی کند فراتر از حس را منکر است اما اگر جهل و نادانی را کنار گذارد. حداقل انصاف در مورد موجودات فراحسی سکوت اختیار کردن است نه زبان به انکار آنها گشودن.

ب) روحیه استکباری یکی دیگر از عواملی است که موجب غوطه ور شدن انسان در حس گرایبی است چنانچه قرآن می فرماید «وقال الذین لایرجون لقائنا لو لا انزل علینا الملئکه او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا» (سوره فرقان، آیه ۲۱) آنانکه به روز رستاخیز عقیده ندارند می گویند چرا بر ما ملائکه نازل نمی شود و چرا پروردگاران را نمی بینیم این بخاطر آن است که تکبر دارند و سرپیچی بزرگی روا می دارند.

همچنین در روایتی از امام رضا(ع) آمده است که خطاب به زندیقی فرمودند «ای مرد اگر باورتان درست باشد با آنکه آیا باز هم سرنوشت ما و شما برابر و یکسان نخواهد بود و آیا نماز و روزه و زکات و اقرامان (ایمانمان) ضرری به ما رسانده است آن مرد ساکت شد و سپس امام رضا(ع) فرمود و اما اگر باور ما حقیقت داشته باشد که دارد آیا شما نابود نخواهید شد و ما نجات خواهیم داشت» (کلینی، ج: ۱ ص ۷۸)

شاید مخاطب اشکال کند که در رویکرد کلام فلسفی چه جایی برای نقل و قول روایی برای اقتناع کسیکه اسلام و قرآن و بلکه خدا را قبول ندارد وجود دارد پاسخ این است که همه فرمایشاتی که در مورد توحید، معاد و امامت از سوی امامان بیان شده است عقلی هستند و جنبه تعبدی اکثر آنها در پاره ای از احکام وجود دارد متأسفانه برخی از محققین از این نکته غفلت دارند وقتی روایتی از امام معصوم درباره حدوث عالم بیان می شود حس می کنند بدرد غیرمسلمان نمی خورد در حالی که بیان مذکور برهانی عقلی است که از سوی امام بیان

می‌شود خطبه توحیدی اول نهج البلاغه سراسر برهانی عقلی است که بدرد مسلمان و غیرمسلمان هر دو می‌خورد بنابراین توجه به این نکته اهمیت زیادی دارد. همین روایتی که از امام رضا (ع) در مناظره با زندقه بیان شد برهانی عقلی است می‌توان به داو کینز گفت اولاً از کجا می‌دانی بغیر از جهان حسی جهانی فراتر از حس وجود ندارد و انکار آن فقط از روی نادانی و استکباری است ثانیاً اگر معاد وجود داشته باشد و حتماً هم هست چکار خواهی کرد انکار این هم باز از نادانی و استکباری است.

در رویکرد کلام فلسفی اگر آدمی نقاب انحصار گرایانه حسی و اخلاق استکباری را وانهد ملاحظه می‌کند بین علم و دین و عقل و دین هیچگونه تعارضی نیست چنانچه دانشمند محترم جوادی آملی می‌گوید «نزاع علم و دین یا عقل و دین محصول تصویری ناصواب از نسبت علم و دین و بر این اندیشه استوار است که علم در مقابل دین است و علم می‌تواند آنچه دین می‌گوید نفی کند؛ یا اموری وجود دارد که علم آن را اثبات و دین آن را انکار می‌کند. اما باید دانست عقل در برابر نقل است نه در برابر دین و خارج از قلمرو معرفت دینی؛ لذا علم و معرفت علمی خارج از حوزه معرفت دینی نیست تا سخن از علم و دین و ترجیح یکی بر دیگری به میان آید. پس عقل در درون هندسه معرفت دینی قرار گرفته طبعاً منبع معتبر دین و حجت الهی در عرض دلیل نقلی است و معنا ندارد که حجت عقلی از حجت نقلی بیگانه و جدا انگاشته شود بلکه هر دو حجت دینی در خدمت تبیین محتوای دین هستند (جوادی آملی، ص ۱).

در این رویکرد انسان دارای دو بعد مادی و معنوی و جسم و روح است که علم متکفل برطرف کردن نیازهای جسمی و مادی انسان و دین متکفل برطرف کردن نیازهای روحی و آخرتی انسان است و این رویکرد کاملاً بر پایه‌های عقلی و خلل ناپذیر استوار است. در این رویکرد عقل و دین برخلاف مسیحیت در هماهنگی کاملی نسبت بهم قرار دارند اما متأسفانه انحراف توحید در تثلیث مسیحی موجب شده ایمان مسیحی نیز شکل غیر عقلانی پیدا کند و هر چه انحراف به دیگر بخش‌ها سرایت کند تعارض علم و دین رخ داد زیرا گزاره‌های هر دو ناهمخوانی بیشتری نسبت بهم پیدا خواهند کرد.

در رویکرد کلام فلسفی «علم و پیشرفت‌های علمی به اساس دین که توحید است نه تنها

ضربه نزده بلکه آن را تقویت نموده است و هر جا پای عقل یا علم و فکر بشر یا حس و تلاش او نرسد خداوند به وسیله پیامبران او را راهنمایی می کند. علم و دین در موضوعات فراوانی به یکدیگر کمک کرده یا حرف هردو یکی بوده است» (مطهری، ج ۴ و ۵ ص ۷۴ و ۱۸۱).

رویکرد کلام فلسفی بر اساس دیدگاه توحیدی خود با قاطعیت معتقد است همانطوری که خالق تکوین و تشریح یکی است علم و دین هم در هماهنگی کامل اند در برخی وجوه با یکدیگر در تعامل، در برخی وجوه متمایز و در برخی حوزه‌ها همدیگر را تقویت می نمایند.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش بر این بود شبهه داو کینز در مورد تعارض علم و دین از دیدگاه کلام فلسفی مورد ارزیابی قرار گیرد داو کینز بر این نکته تاکید داشت که هیچ واقعیتی غیر از آنچه به تجربه و مشاهده حسی درمی آید وجود ندارد. علم تجربی را تنها منبع معتبر تلقی کرد و بر اساس آن باتکیه بر تئوری فرگشت با انتخاب طبیعی ابتدا ادعا کرد که خدا بعنوان یک موجود پیچیده نمی تواند در ابتدای زنجیره قرار بگیرد بنابراین خدا و دین امری وهمی بوده و از طریق مم فرهنگی در میان جوامع شیوع پیدا کرده است و سپس نتیجه گرفت که علم و دین همواره درستیز دائمی با یکدیگرند و برای پیشرفت علمی یا باید از خدا و دین خداحافظی کرد و یا به آنها صرفا نمادین نگریست.

در مقابل، رویکرد کلام فلسفی همه مبانی داو کینز را بنا بر این دلایل ابطال نمود. اولاً: داو کینز هیچ دلیل متقنی ندارد که بغیر از جهان قابل مشاهده حسی، جهان فراطبیعی وجود ندارد. ثانیاً: در این رویکرد روشن شد که خود این گزاره که «هیچ شناخت و معرفتی بغیر از مشاهده حسی و تجربی معتبر نیست» بطریق حسی و تجربی قابل اثبات نیست. ثالثاً: در این رویکرد بیان شد چنانچه مبنای داو کینز را که همه علوم منحصر در علوم تجربی است پذیریم تمام قوانین و علوم ریاضی را باید دور بریزیم. رابعاً: نه تنها تئوری فرگشت و انتخاب طبیعی با توحید و خداشناسی ناسلزگار نیست بلکه به روش استدلالی و عقل اثبات شده است که وجود امکان اشرف بر امکان اخص و همچنین وجود علت بر معلول مقدم است. خامساً: ادله عقلی و فلسفی متقن، نشانگر آن است که خداوند میرا از صفات مخلوق و موجودی غیر متجری، فراتر از زمان و مکان است و برخلاف داو کینز در ابتدای زنجیره تکاملی مخلوقات خود قرار نگرفته است بلکه مخلوقات خود را از لامن شی خلق نموده است.

فهرست منابع

۱. ابن عساکر، علی بن حسن، (۱۴۱۵ق)، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دارالفکر.
۲. احمد الحسن، وهم الإلحاد، آیات الربوبیه فی الکون، ناشر: نجمه الصباح، بغداد.
۳. باربور، ایان، (۱۳۹۲). دین و علم، (مترجم: پیروز فطوریچی) تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴. دراز، محمد عبدالله، (۱۳۷۸) مدخلی بر کاوش در تاریخ ادیان، ترجمه سید محمد باقر حجتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۵. ری شهری، محمد، (۱۳۷۵) میزان الحکمه، قم: دارالحدیث.
۶. سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۹) علم چیست؟ فلسفه چیست؟ تهران: موسسه فرهنگی صراط.
۷. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۲) شریعت در آینه معرفت، ناشر: مرکز فرهنگی رجاء.
۸. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۶) منزلت عقل در هندسه معرفت دینی و قم، اسراء.
۹. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷) لغت نامه، ج ۱۰، تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. الطریحی النجفی، فخرالدین، مجمع البحرین.
۱۱. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۷۸) شیعه در اسلام، قم، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۲. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۹۰) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، (۱۴۱۵ق) بدایه الحکم ه، قم: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین.
۱۴. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق) العین، قم: هجرت.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق) الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۷۵) ترجمه اصول کافی، محمد باقر کمره ای، قم.
۱۷. مصطفی ملکیان، (۱۳۷۹) تاریخ فلسفه غرب، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۱۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۶) مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، در مجموعه آثار، جلد ۲ تهران: صدرا.

۱۹. هات، جان. اف، (۱۳۸۵) علم و دین، از تعارض تا گفتگو، مترجم بتول نجفی، تهران: انتشارات طه.

۲۰. هیوم، رابرت. (۱۳۸۹) ادیان زنده جهان. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: علم.

21. Dawkins, Richard, (1986), *The Blind Watchmaker: Why The Evidence Of Evolution Reveals A Universe Without Design*

22., Dawkins, Richard, (1996), *The Blind Watchmaker: Why The Evidence Of Evolution Reveals A Universe Without Design*, New York, Norton

23. Evans, J. H. & Evans, M. S. (2008). Religion and science: Beyond the epistemological conflict narrative. *Annual Review of Sociology*, (34), pp.87-105

24. Worrall, J. (2002). Science Discredits Religion (M. L. Peterson & R.J. Van Arragon, Eds.). *Contemporary Debates in Philosophy of Religion*. Oxford Blackwell